

# تناسخ نفس و نظریات ملاصدرا

فرزانه ادیبی  
دانشجوی کارشناسی ارشد  
فلسفه و حکمت اسلامی

اشاره

اعتقاد به معاد و حیات پس از مرگ، از اساسی ترین اعتقادات اسلامی است که رد و انکار آن، باعث کفر و خروج از اسلام می شود. یکی از مسائلی که ذیل مبحث معاد بررسی می شود، تناسخ است. بحث تناسخ، در جهت ارائه ی تصویری روشن و واضح از معاد، ضرورت دارد. در واقع، یکی از مهم ترین مبانی اثبات معاد و قیامت، ابطال تناسخ است. «تناسخ» در معنای مصطلح آن، عبارت است از انتقال نفس انسان پس از مرگ به بدن انسان دیگر، یا حیوان یا نبات یا جماد دیگر که اعتقاد به آن، مستلزم نفی معاد و حشر اخروی است.

خواهد ماند و پاداش و عقاب همه ی نفوس در همین دوران است. و آنچه ارباب شرایع گفته ان و از ظاهر آیات و روایات برمی آید، این است که در سرای آخرت، نفسی که به کسب اخلاق پست و عادات زشت در دنیا مشغول بوده است، پس از مرگ و جدا شدن نفس از کالبد دنیایی، در سرای آخرت به صورت حیوانی پست، متناسب با اخلاقیات کسب کرده، ظهور خواهد کرد و مصور به صورت حیوانی می شود که در خلق و خو مناسب اوست و فرد از این که این چنین جلوه می کند، بسیار شرمگین و معذب خواهد بود. چنان که آیات زیر مؤید این موضوع است:

المائده / ۶۰: وَجَعَلْ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ  
الاعراف / ۱۶۶: قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ  
الاسراء / ۹۷: وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ  
فُصِّلَتْ / ۲۰: قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ سَهَدْتُمْ عَلَيْنَا.

در واقع نظریه ی تناسخ نوعی جواب به سؤال انسان درباره ی زندگی پس از مرگ است. وضعیت انسان بعد از وقوع مرگ، همواره برای وی سؤال بوده است. پاسخ های متعددی هم مطرح شده اند. برخی مرگ را نابودی و نیستی و خاتمه ای برای وجود انسان شمرده اند، اما عموم ادیان، مرگ را پایان زندگی انسان ندانسته اند، بلکه معتقدند، صرفاً مرحله ای برای گذر از عالمی به عالم دیگر است و انسان همچنان به حیاتش ادامه می دهد.

تناسخیه معتقدند، معادی درکار نیست و سرای جزا همین جاست. به عقیده اینان نفس انسان ها پس از مفارقت از بدن، بنابر اعمال و رفتاری که داشته است و چگونگی کسب اخلاقیات و صفات پسندیده یا نکوهیده، به ترتیب، به کالبد اشرف تر از کالبد قبلی خود یا پست تر از کالبد قبلی خود منتقل می شود، تا دوران نعمت و یا نقتم را بگذرانند، و همین دور همچنان تا ابد باقی

نور / ۲۴: تَشَهُدُ اَلْسِنَتِهِمْ وَاَيِدِيهِمْ وَاَرْجُلِهِمْ بِمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ  
[صدرالمتألهين شيرازی، ۱۳۷۸: ۷].

اما اگر پرسیده شود که، ادامه‌ی حیات پس از مرگ به چه نحو است، باید گفت که دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد: یکی این که روح در عالم دیگر، در ورای این عالم، به حیات خویش ادامه می‌دهد که در اسلام آن را ابتدا «عالم برزخ» و سپس «جهان آخرت» نامیده‌اند [علامه طباطبایی، ۱۳۶۳: ۹۷، ۹۸ و ۱۰۷]. و دیدگاه دیگر این که روح انسان وارد چرخه یا گردونه‌ی «کرمه» می‌شود و طبق قانون تناسخ یا «سمساره»، به حیات دیگری پس از مرگ دست می‌یابد.

طبق نظریه‌ی تناسخ، روح انسان جز در موردی که از فرط کمال به خدا واصل شود، یا از فرط شقاوت به چنان عذابی گرفتار شود که هیچ راه بازگشتی نداشته باشد، با مردن، از پیکری به پیکر دیگر منتقل می‌شود و زندگی جدیدی را در همین دنیا از سر می‌گیرد. این سلسله توالد و تجدید حیات تا ابد ادامه می‌یابد، مگر این که روح در زندگی‌های بعدی خود، یا به اوج کمال برسد که با مردن بعدی به خدا واصل می‌شود، یا به حضيض شقاوت در افتد که دیگر راه بازگشتی نداشته باشد.

قانون «کرمه» (کردار من) بیان‌کننده‌ی کیفیت حیات بعدی است و خلاصه‌ی آن این که کردار، گفتار و پندار هر فرد، موجب نتیجه‌ها و سبب‌اموری هستند که سرنوشت حیات بعدی او را تعیین می‌کنند (چرخه‌ای از علت و معلول‌های رفتاری که باعث می‌شوند، فرد در قالب شخصیت‌های متفاوت، متناسب با حیات قبلی خود، ظهور کند) [بی‌ناس، ۱۳۷۵: ۱۵۵].

در یک عبارت، تناسخ، انتقال نفس پس از مرگ و مفارقت از بدنی به بدنی دیگر است. اگر نفس مفارقت کرده از بدن انسانی، به بدن انسانی دیگر منتقل شود، آن را «نسخ» یا «تناسخ» می‌گویند.

اگر انتقال نفس از بدن انسان به بدن حیوانی صورت گیرد، آن را «مسخ» یا «تماسخ» گویند؛ اگر انتقال نفس از بدن انسانی به بدن نباتی صورت گیرد، آن را «فسخ» یا «تفاسخ» گویند؛ اگر انتقال نفس از بدن انسانی به بدن جمادی صورت گیرد، «رسخ» یا «تراسخ» گویند. و معمول شده است که همه‌ی این عقاید را تناسخ می‌نامند.

به نظر می‌رسد، همین که ما با دلایل عقلی یا تجربی، این نظریه را رد کنیم، کافی باشد. ولی باید بگوییم که رنگ و بوی بحث تناسخ، دینی است، یعنی مقدماتش، مقدماتی است که عموماً ادیان مطرح کرده‌اند؛ مثل پذیرش روح، زندگی پس از مرگ، توجیه عدالت خدا و...

فایده‌ی بحث تاریخی درباره‌ی این نظریه آن است که نشان داده می‌شود، اندیشه‌ی تناسخ، به لحاظ دینی، اندیشه‌ای اصیل

و سابقه‌دار نیست، بلکه نظریه‌ای است که فقط در مقطع زمانی خاصی و در مکان خاصی مطرح شده و حتی در ادیان گذشته هم ردپایی از آن وجود نداشته است. این موضوع، احتمال و حیوانی بودن و الهی بودن آن را زیر سؤال می‌برد.

مطالعه‌ی تاریخی این نظریه، نشان خواهد داد که تناسخ نوعی کج فهمی در اعتقادات اصیل دینی بوده است. در مورد تمدن‌های پیشین، به غیر از هند و یونان، موردی که حاکی از اعتقاد به تناسخ باشد، یافت نمی‌شود.

در هند این عقیده به عنوان یک اصل مسلم دینی پذیرفته شده است (بنا به عقیده‌ی هندوها، روح انسان هنگام مرگ و در همه‌ی احوال، جز در حالتی که روح در مقام اعلا با براهما وحدت تمام حاصل می‌کند، به کالبد و یا جسم دیگری انتقال می‌یابد و یک سلسله تولد و تجدید حیات را طی می‌کند. پس از هر تولد و زندگی دوباره نیز، بار دیگر روح به بدنی دیگر حلول می‌کند. چنین تولدهایی ممکن است بی‌انتها باشند و تا ابد ادامه یابند.

این گردش دولا ب گونه‌ی روح را در اصطلاح «کرمه» گویند. اگر روح به بدن طبقه‌ی پست تر هم که «پاریا» است حلول کند، باید در تهذیب نفس باشد تا پس از مرگ، به قالب مقامات عالی تری منتقل شود. اگر شخصی زندگی خود را به درستی گذرانده و قوانین نظام اجتماعی را خوب رعایت کرده باشد، پس از مرگ، روح او به بدن بالاتر حلول می‌کند.

در گردونه کرمه، هر ذی‌روحي تابع این قانون است. بنابراین، انسان مسؤول نیک و بد اعمال خویش است. پس تنها ضمانت اجرایی برای خوب بودن یا نبودن انسان در دین هندو، سمسار یا قانون کرمه است و همین، باعث دغدغه‌ی خاطر برای پیروان این دین شده است. از آن‌جا که کردار، گفتار و پندار هر کس زندگی بعدی یا سرنوشت او را رقم می‌زند، پس نجات روح از سرگردانی و خلاصی از هرگونه تناسخ بعدی، جز از راه کشتن خواهش‌های نفسانی و پرهیز از لذات و خوشی‌های این دنیا میسر نیست [آریا، ۱۳۷۷: ۴۷-۵۴].

### انواع تناسخ نفس از نگاه ملاصدرا

۱. نفس پس از مرگ موجود زنده (انسان یا حیوان) از بدن او جدا می‌شود و به بدن موجود تازه تکوین یافته‌ای منتقل می‌شود؛ چه آن کالبد جدید از نظر تکاملی بالاتر و چه پائین تر از بدن قبلی باشد (تناسخ نزولی یا صعودی). این تناسخ از محالات عقلی و باطل است.

۲. نفس پس از مرگ انسان، از این بدن دنیوی به بدن مثالی یا برزخی و یا آخروی می‌رود که متناسب با اوصاف و اخلاقی است که در دار دنیا کسب کرده. این اعتقاد مسلم و حتمی است

و در نظر بزرگان ادیان و شریعت ثابت و نقل شده است .

۳ . انسان ها در طول حیات خود دچار مسخ باطن می شوند و با ملکه و دائمی کردن اوصافی (چه خوب و چه بد) در باطن بدن دنیوی خود، صورت هایی حیوانی و یا فرشته گونه برای خود می سازند (که البته در بسیاری از موارد مخفی و پنهان از دید افراد هستند و کسانی که چشم ملکوتی داشته باشند، می توانند آن را ببینند) . این گونه اعتقاد هم در اقوال و گفتار حکیمان و بزرگان شریعت بیان و تأکید شده است . شاهد و گواه این مطلب، حدیث پیامبر است که درباره ی گروهی از امت خود گفته است : «زبان شان در مقام گفتار از عسل شیرین تر است ، ولی دل های شان دل های گرگ خونخوار . برای فریب مردم لباس میش می پوشند . قلب و باطن آن ها گرگ و ظاهرشان انسان است .»

و اگر این باطن مسخ شده نیز به علت طغیان و غلبه ی قوه ی نفسانی و بنا به خواست خداوند ، برای تنبه و یا عبرت دیگران ظاهر شد ، همان است که گفته شد و این رسواکننده ترین و بدترین نوع تناسخ است . مانند گروهی از قوم موسی (ع) که در سوره ی مائده ، آیه ی ۶۰ و سوره ی البقره ، آیه ی ۶۵ شرح حال ایشان گفته شده است [صدرالدین شیرازی ، ۱۳۶۰ : ۸] .

### دلایل ملاصدرا در ابطال تناسخ

ملاصدرا با اصولی که خود در فلسفه ی متعالیه اش تبیین کرده است ، به صورت عام و خاص دلایلی را در ابطال تناسخ بیان می کند :

۱ . بنا به حدوث جسمانی نفس و نحوه ی تکوین بدن ، مزاج و بدن انسانی بعد از رسیدن به حد تکامل نهایی و کسب معتدل ترین مزاج ممکن ، مستعد دریافت درجه ای از تکامل می شود که دیگر جسمانی نیست . و این همان نفس است که صورتی از صورت های تکاملی بدن انسان است . پس با بدن تلازم و معیت ذاتی دارد . به این ترتیب ، موجودی با دو جنبه از حیات ضعیف متولد می شود . و چون ترکیب بین آن ها ترکیب طبیعی اتحادی است ، از این جهت همواره تناسب از نظر قوه و فعل ، میان آن ها محفوظ است .

طی مسیر حرکت جوهری ، نفس و بدن با هم از قوه به فعلیت می رسند ، تا آن جا که در پایان حیات بدن ، چون نفس از جنس مجردات است ، تن خاکی را رها و آن را ترک می کند . حال چگونگی ممکن است نفسی که از قوه به فعل رسیده است ، چه به سوی سعادت و چه شقاوت ، دوباره به بدن نوینی تعلق بگیرد که هنوز در ابتدای حیات اولیه ی خود است ؟ مگر این که تلازم و معیت ذاتی نفس و بدن را فراموش کرده باشیم . عقبگرد در وجود این نفس به فعلیت رسیده ، از محالات عقلی است .

مولوی در این باره می گوید :

هیچ آینه دگر آهن نشد  
هیچ نانی گندم خرمن نشد  
هیچ انگوری دگر غوره نشد  
هیچ میوه پخته با کوره نشد

۲ . عدم تطابق لحظه ی رها شدن نفسی که کالبد خود را ترک کرده ، با لحظه ای که می خواهد به کالبد بعدی متصل شود ، باعث می شود که در همان «آن» ، بین اتصال و انفصال ، این نفس از تدبیر بدن بماند و این با نفسیت نفس ، از آن نظر که «نفس به ماهی نفس» همان تدبیر تن است ، منافات دارد و معطل ماندن او از تدبیر بدن ، یعنی معدوم شدن آن .

۳ . اگر تناسخ به آن شکل های مذکور ممکن باشد ، لازم می شود که تعداد متولدان از انواع حیوانات و گیاهان ، با تعداد افراد انسانی که با مشخصات آن ها هماهنگی دارند و از دنیا می روند ، یکسان باشند ؛ در حالی که تعداد گونه های متفاوت از جانداران دیگر چنان زیاد است که ممکن نیست تمام نفوس بشری بتوانند در تعداد با آن ها برابری کنند .

۴ . نفس ناطقه ، هم در حال تعلق به بدن و هم پس از مرگ و جدایی تن ، ادراک معقولات می کند . ملکات اخلاقی انسان ، اگرچه از راه تکرار ، به وسیله ی اعضای بدن ، در نفس حاصل می شود ، لیکن این ادراکات و ملکات ، مربوط به ذات نفس و واقع در خود او هستند ؛ به طوری که با فقدان بدن و بروز مرگ از بین نمی روند .

بنابراین اگر تناسخ صحیح باشد ، حیواناتی که روح افراد مرده را دریافت می کنند ، باید معلومات ، ملکات و ادراکات گذشته ی فرد را که در بدن دیگری به دست آورده بود ، دارا باشند . در این صورت ، حیواناتی هنرمند ، عالم و دانشمند خواهیم داشت .

۵ . گفته شد که هرگاه در بدن مزاج معتدلی برای قبول نفس به وجود آید ، الزاماً نفس تدبیرکننده ای به آن بدن بی درنگ تعلق می گیرد . از طرف دیگر ، نفوس رها شده از کالبد مردگان آمادگی دارند که به آن بدن وارد شوند . چه اولویتی برای هر یک از این نفوس وجود دارد ؟ آن ها یکدیگر را نمی توانند مانع شوند . پس در این جا ، تعلق نفس به بدن ، به صورت ترجیح بلا مرجح می شود و یا این که بر یک بدن دو نفس حادث می شود که این هر دو از محالات است .

۶ . بنا بر مشیت الهی ، هر نفس خلق شده ای باید به کمال لایق خود برسد . اگر این نفوس دائماً در تردد در بدن های جسمانی باشند ، چگونه باید به کمال لایق خود که همان رسیدن به درجه ی عقل مستفاد و پاک شدن از تمامی رذائل اخلاقی است ، برسند ؟ در صورتی که نزول و یا صعود نفوس به کالبد دیگری ، برای اعتلا بخشیدن و یا مجازات وی از اعمال گذشته باشد ، و در

صورتی که او در کالبد جدید، هیچ درکی از گذشته‌ی خود نداشته باشد، نمی‌تواند لذت و یا المی را در این رابطه درک کند.

۸. چنان‌که می‌دانیم، نفوس حیوانی قادر به درک مفاهیم کلی و تعقل نیستند. پس چگونه می‌توان از حیوانات انتظار داشت با طی مراحل تکامل، به درجه‌ای از انسانیت برسند که شایستگی حلول در کالبد انسانی را داشته باشد؟

### معاد جسمانی و تناسخ

شبهه‌ای که تناسخ‌پوین مطرح می‌کنند، این است که تمام دلایل برای ابطال تناسخ، دقیقاً در معاد جسمانی وارد است. جواب این است که در معاد جسمانی معتقدیم، در سرای آخرت، نفس به بدنی عین بدن دنیوی خود و نه کالبد دیگری تعلق می‌گیرد و بین روح و بدن تناسب کامل برقرار است؛ زیرا روح به وسیله‌ی همین بدن کسب کمالات کرده و خود را به فعلیت رسانده بود. بنابراین برای وصول به نتیجه‌ها و ثمرات زشت و زیبایی کردار خویش، باید به همان بدن تعلق گیرد و زندگی اخروی را ادامه دهد.

دلایلی که فلاسفه برای بطلان تناسخ آورده‌اند، عموماً ناظر به تعلق روح به بدن دیگر در همین عالم بوده‌اند. بنابراین، هرگاه روح برای بار دوم در این دنیا و یا در عالم آخرت بخواهد به همین بدن اولی خود تعلق گیرد، از مفهوم تناسخ بیرون است. چنان‌که در معجزات حضرت عیسی (ع) در زنده کردن مردگان و داستان عزیز پیامبر و یار رجعت ائمه (علیهم السلام) به این موضوع می‌رسیم که بازگشت روح ایشان به بدن‌های خود، نمی‌تواند مصداقی از تناسخ باشد. [صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸، باب ابطال تناسخ]. آیات بسیاری با صراحت، عقیده به تناسخ را مردود می‌شمارند؛ از جمله: مؤمنون، آیات ۱۰۲-۱۰۱؛ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷؛ سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۹؛ سوره‌ی حج، آیه‌ی ۶۵. همگی این آیات به صراحت راه بازگشت برای جبران کارهای ناشایست را مردود شمرده‌اند و اگر حرفی از بازگشت می‌زنند، فقط منظور زنده شدن در حیات بعدی و در برزخ و آخرت است.

### فروق بین تناسخ و مسخ قوم حضرت موسی (ع)

خداوند از مسخ انسان‌هایی از قوم موسی در قرآن حکایت کرده و فرموده است: «و جعل منهم القردة و الخنازیر [مائده / ۶۰]: و از آن‌ها بوزینگان و خوک‌ها قرار داد.

تناسخ به معنی انتقال نفس از بدن عنصری و یا طبیعی به بدن دیگری که از اولی منفصل و جداست، محال خواهد بود.

در سوره‌ی بقره، آیات ۶۵-۶۶ آمده است: «شما خوب می‌شناسید آن یهودیانی را که در روزهای شبانه از... حدود الهی

تجاوز کردند. در نتیجه، فرمان دادیم که میمون شدند و از رحمت ما دور شوند. «داستان مسخ تعدادی از قوم موسی (ع) که در نافرمانی از دستور خدا اصرار و ابرام کرده بودند و در روزهای شبانه با وجود منع صید ماهی، به این کار مبادرت می‌کردند، در این آیات گفته شده است.

**علامه طباطبایی در این مورد می‌فرماید:** «اگر فرض کنید که صورت انسان، تغییر یافته و به صورت نوعی دیگر مثلاً میمون و خوک درآمده، این صورت جدید، صورتی است که روی صورت قبلی آمده است. بنابراین این فرد، انسانی است که خوک شده و یا به صورت میمون درآمده، نه این‌که انسانیت او باطل شده و به جای آن، صورت خوک یا میمون قرار گرفته باشد. پس این فرد، انسانی است که مسخ شده، نه این‌که انسانیت خود را از دست داده باشد» [طباطبایی، ۱۳۶۳: ۲۱۰].

انسان‌هایی که می‌دانستند انسان هستند، ولی صورت‌هایی حیوانی پیدا کرده بودند، از شرم ظهور صفات عناد و دشمنی با رسول خدا، نتوانستند در ملاء عام ظاهر شوند تا این‌که مردند. و این همان تناسخ ملکوتی است که به صورت مسخ باطن در همین دنیا ظاهر شده است و بنا به حکم و تدبیر الهی، برای عبرت عامه صورت گرفته است و ملاحظه‌را بدان معتقد است.

### منابع

۱. آریا، غلامعلی. آشنایی با تاریخ ادیان. مؤسسه‌ی فرهنگی و انتشاراتی پابا. تهران. ۱۳۷۷.
۲. اخوان الصفا. رسائل. علی اصغر حلبی. زوار. تهران. ۱۳۶۰.
۳. الفاخوری، حنا. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی. عبدالمحمد آیتی. فرانکلین. تهران. ۱۳۵۵.
۴. بی‌نام، جان. تاریخ ادیان. علی اصغر حکمت. انتشارات علمی فرهنگی. تهران. ۱۳۷۵.
۵. شریف، میان محمد. تاریخ فلسفه در اسلام. زیرنظر نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی ستاد استاد انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۰.
۶. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. اسفار اربعه (فارسی). محمد خواجوی. مولا. تهران. ۱۳۷۸.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین. تفسیر المیزان. سید محمد باقر موسوی همدانی. دفتر انتشارات اسلامی. قم. ۱۳۶۴.
۸. کاپلسون، فردریک. تاریخ فلسفه. سید جلال الدین مجتبیوی. سروش. تهران. ۱۳۶۸.
۹. مدرس یزدی، علی اکبر. مجموعه‌ی رسائل کلامی و فلسفی ملل و نحل. وزارت فرهنگ. تهران. ۱۳۷۴.
۱۰. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه. سید محمد باقر موسوی همدانی. مدرسه‌ی علی بن ابی‌طالب. ۱۳۷۹.
۱۱. ویل دورانت. تاریخ تمدن. احمد آرام. سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی. تهران. ۱۳۶۵.